



قسمت اول

بامداد، برگی در انزوای باد

■ سعید یوسف نیا

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نامانوس توجه خواننده را از درهم پاشیدگی شکل ذهنی شعرهایش، منحرف می‌کند. شاملو از ابتدای حرکت ناشیانه‌اش، بیشتر به دنبال ساختن فرمی مستقل از محتوا بوده است. او اگرچه با شعرهای موزون شروع می‌کند اما در ادامه در جاذبه خویش، دست به ابتکاری می‌زند که از شاعران غرب به عاریت گرفته است.

او از شعر منثور، یا شعر سپید، با ظرفیتهای جدید و گسترده زبانی، بی‌بخالت وزن، سخن می‌گوید و قواعد زبان شناسی را مطرح می‌کند. سر و صداها و جنجالهای ادبی از همین جا آغاز می‌شود، چرا که پیشنهاد شاملو مبنی بر عدم استفاده از اوزان عروضی، نوعی اعتراض مستقیم به شعرهای کلاسیک و نیمایی به شمار می‌رود. شاملو در ادامه اعتقاد خود،

ویژه او که در بادی امر جلب توجه می‌کند، به دلیل شائشنا بودن خواننده با واژه‌های نامانوس و ساختار شعر او، عمیق و دور از دسترس جلوه می‌کند.

شعرهای شاملو، بیانگر توهمات نامفهوم و ذهن آشفته اوست، و او نیز، مکارانه، این آشفتگی ذهنی را در لفافه زبانی فاخر و مطمئن پنهان می‌کند، تا توجه خواننده را به فرم شعرهایش جلب کند و نه به محتوای آنها. هرچند که شاملو، شاعری متفکر نیست. البته منظور من این نیست که شعر باید متفکرانه باشد بل به قول فروغ، «شعر باید حاصل دریافت‌ها و حس‌هایی باشد که توسط تفکر رهبری شده‌اند». اما دریافت‌ها و حس‌های شاملو بی‌بخالت تفکر روییده‌اند و هیچ جهتی ندارند. شاملو با بکارگیری ترکیبات تازه و

آه ای سپید چشم!
عطر لغات شعر تو مانند روح شب
از دورهای دور
تاریک بوده است
موها، نگاه‌ها، همه توجه‌اند

از این بهانه‌ها به عبث حرف می‌زنی!
قصه من در این مجال مختصر، نقد شعرهای آقای شاملو، به معنای متعارف و مصطلح آن نیست. در حقیقت، این گفتار، نگاهی است به شخصیت شاعرانه شاملو که در نهایت، با نگاهی کوتاه، به یکی از شعرهای او، تحت عنوان «آیدا در آینه» پایان می‌پذیرد.

شاملو، علی‌رغم تصور عده‌ای شاعر و ناقد بومی و غیر بومی، رابطه‌ای سطحی و عاری از صمیمیت، با محیط و با خودش دارد. زبان

مبنی بر اینکه «وزن ذهن شاعر را منحرف می کند» می گوید:

«من می گویم شاعر می تواند کلمه را، گیرم بر اساس قواعد زبان شناسی و با اطلاع از قواعد زبان شناسی، و با اطلاع از قواعد دستور زبان فارسی، بسازد، و در جای خودش به کار ببرد، و ثابت کند که آن کلمه درست است»

به نظر می رسد که شاملو شعر را با معماری اشتباه گرفته است. او نمی داند که «شعر فراخوانده شدن از طرف حق است» به همین جهت در الفاظ غرق می شود، و از جادوی شعر، طرفی نمی بندد.

شاملو، ساختار نثر صوفیه، و ساختار نثر کتابهایی چون «مقامات حمیدی»، «تاریخ بیوهی» و حتی «کلبله و دمنه» را به زبان و فضای اشعار شاعرانی چون لورکا و مایاکوفسکی و سن ژون پرس گره زد، و با استمداد از فرهنگ کوچه به فرمی تازه رسید. شاملو، اگرچه وزن را به عنوان عنصر ذاتی شعر محکوم کرد و آن را زاید و دست و پا گیر خواند، اما خود، در بند فرمی به ظاهر ابتکاری، گرفتار شد. او برای اینکه خلاء وزن را در شعرهایش پر کند، به موسیقی نثر صوفیه چشم دوخت و این، خود گرفتاریهای تازه تری بوجود آورد، چرا که درک موسیقی شعر سپید، خارج از حوزه درک موسیقی ناشی از وزن های عروضی، و در نتیجه، غیرقابل تشخیص است. به همین دلیل است که شاعران سپیدگوی، مثل قارچ از زمین بایر ادبیات ژورنالیستی سر برمی کشند و در اندک موئی می بوسند و خاک می شوند.

به هر تقدیر، شاملو تحت تاثیر شاعران و نویسندگان متأخر و معاصر است و صدالبته، به اعتقاد همه کسانی که به نوعی با ادبیات سرو کار دارند، تاثیر پذیرفتن در شعر و هر هنر دیگری، امری بدیهی، ضروری و غیرقابل انکار است، اما شاعر به عقیده من کسی است که دائماً در حال تجزیه خود و محیط خود است، و اگرچه طبیعی است که در ابتدا، تحت تاثیر دیگران قرار می گیرد، ولی در روند رشد شاعرانه اش، دنیا را همانگونه که «باید» می بیند و از رنجیر دنیای عادی و تحمیلی، رها می شود.

امروزه شاید بسیاری از شاعران مدرن، تحت تاثیر شاملو قرار گرفته اند، اما نباید فراموش کرد که این تاثیرپذیری ها، ارتباطی با بینش شاعرانه شاملو ندارد. شاعری را

می توان اصیل و حقیقی دانست که نه تنها شاعران دیگر را تحت تاثیر زبان و فرم شعرهای خود قرار دهد، بلکه از لحاظ منش و بینش شاعرانه نیز، تاثیرگذار باشد. اما منش شاعرانه شاملو، کاذبانه است نه صادقانه. مبارزه اجتماعی و طبقاتی و کلاً سیاسی، ابتکار آقای بامداد نیست، و از زمانهای دور و خصوصاً از دوران مشروطه، چنین مبارزه ای بطور مشخص و ممتاز در شعر شکل گرفت و شعر، محدود به اجتماع و سیاست شد. حتی سید اشرف الدین کیلانی، معروف به نسیم شمال هم، با چنین طرز تفکری قدم به ساحت شعر گذاشت، و اتفاقاً، به شهرت هم رسید؛ شهرتی که دوامی نداشت. پیامبرگونه شاعر، از شق دوم یعنی تاثیرگذاری فکری نشأت می گیرد، نه از شق اول.

پیش و پستی بیست صف کبریا
بس شعرا آمد و پیش انبیا

شاعر، کسی نیست که با وصله کردن زبان این و آن و نقب زدن در دل خاک لغت نامه ها، و بیرون کشیدن واژه های مرده و پوسیده، و مثلاً زنده کردن این واژه ها، توانایی خود را از درک مفهوم حقیقی شعر به نمایش بگذارد. نمی خواهم بگویم که تاثیر پذیرفتن از زبان چند صدسال پیش و تلفیق این زبان با مفاهیم سیاسی و اجتماعی، کار ساده ای است، صحبت بر سر این است که این تاثیرپذیری صوری است نه روحی، به بیان دیگر، ظاهری است نه باطنی. شاملو با روح با بیزید بسطی که می گویند...

به صحرای شدم
عشق با ریعه یور
و چندانکه پای مرده به گل فرو شود
پای من به عشق فرو می شد

و با باطن سخن ملکداد تیریزی که می گوید:
آن خطاط سه گونه خط نوشتی:
یکی را او خواندی
لاغیر

یکی را هم او خواندی
هم غیر
یکی را نه او خواندی
نه غیر
آن خط سوم
منم!

کاری ندارد. او فقط از ساخت چنین زبانی مدد می جوید و از ژرفای روح و اندیشه بایزید و شمس، طرفی نمی بندد.

■ شاملو اگرچه وزن را به عنوان عنصر ذاتی شعر محکوم کرد و آن را زاید و دست و پا گیر خواند، اما خود، در بند فرمی به ظاهر ابتکاری، گرفتار شد.

■ شاعر، کسی نیست که با وصله کردن زبان این و آن نقب زدن در دل خاک لغت نامه ها، و بیرون کشیدن واژه های مرده و پوسیده، و مثلاً زنده کردن این واژه ها، توانایی خود را به نمایش بگذارد

شاملو، تحت تاثیر مکتب فرمالیسم پوسیده روس، درگیر اکتشافات لفظی است، به همین دلیل است که می گوید: «من کلمات بسیاری بر اساس قواعد زبان شناسی به کار بردم، و بلافاصله دیدم، در بسیاری از جایها، حتی در روزنامه ها! مورد استفاده قرار گرفت.»

شاملو شاعری است که با قاعده شعر می گوید و از قابلیت گسترده زبان فارسی، در همین حد که ترکیبی بسازد و آن را برخاسته از منطق زبان بداند، پا را فراتر نمی گذارد. شاملو به صدای کلمات می اندیشد و نه به روح کلمات. شاملو بر اساس قواعد دستور زبان فارسی، چنین کلماتی ساخته است: «آزگان، طلیعه تاز، کوداب، دستگود، دیر آینده، شکوهپاره، گام صدا، چربدستانه، آهواره، رازناک، اهریمن شاد، ترس خورده، تلاشکار،

■ شاملو شاعری است که با قاعده شعر می گوید و از قابلیت گسترده زبان فارسی، در همین حد که ترکیبی بسازد و آن را برخاسته از منطق زبان بداند، پا را فراتر نمی گذارد. شاملو به صدای کلمات می اندیشد و نه به روح کلمات.

■ کشف های شاعرانه، و قدرت تأثیرگذاری این کشف ها، به حساسیت های شاعرانه بستگی دارد، نه به پژوهش و واژه سازی بر طبق اصول زبان شناسی.

ریشگان، دامچاله، برگچه، کیفناک، تلاشنده، مویکوب کاو کند چاله دهان و...
وقتی فروغ می گوید: «شاملو پناه می برد به چیزهای مختلف و نمی گذارد چیزهای مختلف بیایند و از او عبور کنند و او آنچه را که می خواهد از آن میان جدا کند»، یکی از مصادیق حرف او همین توجه زیاد به واژه سازی و تنیدن در الفاظ است.
هنگامی که شاعر، از محدوده وسیع توانایی های خود، به جوهر شعر نزدیک شود، آن وقت در خواهد یافت که چرا شعر اکسیر گرانهایی است.

گویا امروزه فرم را تنها روینا و ساختمان ظاهری شعر تلقی می کنند، اما به اعتقاد من، فرم شعر عبارت از تمام عناصر تشکیل دهنده

یک شعر است، که به یاری محتوا می آیند، و به زیباترین وجه ممکن، فکر تازه و کشف بدیعی را در بطن خود می پرورند و عرضه می کنند. فرم یک شعر، همان حرکت زنده کلمات در کنار یکدیگر است که موجودی پویا و دینامیک می آفریند، و به کل شعر، تجسمی یگانه، هماهنگ، و هدفمند می بخشد. به نظر من، تجسم کلمات در کنار یکدیگر و حرکت یک سویه آنها به سمت بازگشایی بار معانی، فرم شعر تلقی می شود. فرم، نمی تواند و نباید تصنعی باشد. مثلاً وقتی فروغ می گوید:

سفر حجمی در خط زمان

و به حجمی خط خشک زمان را آبستن کردن

حجمی از تصویری آگاه

که زمهانی یک آینه برمی گردد

و بدینسان است

که کسی می میرد

و کسی می ماند

توجهی به چگونگی قرار گرفتن کلمات نداشت است و پیچیدگی، و در عین حال، سادگی و صمیمیت چنین ساختاری، نتیجه ژرف نگری و تحلیل حساس فروغ از یک سو، و اشراف ناخودآگاه او، به یاز شاعرانه هر کلمه از سوی دیگر است. و همه اینها در سایه تفکر و صداقت و صراحت او بوجود آمده است.

کشف های شاعرانه، و قدرت تأثیرگذاری این کشف ها، به حساسیت های شاعرانه بستگی دارد، نه به پژوهش و واژه سازی بر طبق اصول زبان شناسی، گویا این شعر بیدل خطاب به شاملوست که:

ای تجلید آشنای آشنایان قدیم هر ظریف شوی که می تراشی کهن است شاملو، با مطالعاتش در آثار ادبی و هنری

داخلی و خارجی، نوعی پیچیدگی و ابهام ظاهری را بر شعر تحمیل می کند و با مضامین و مفاهیمی از پیش تعیین شده و مبالغه های بدون پشتوانه فکری، به بازسازی و بازنمایی فرم آثار متقدمین و معاصرین می پردازد، تا جایی که به شیوه ای سیستماتیک و قابل تقلید، نوعی سبک ویژه را به نام خود ثبت می کند، و... چه افتخاری بالاتر از این؟!

شاملو، در اثر دریافت ها و کشف و شهودهای شاعرانه به چنین زبانی نرسیده، بلکه در اثر مطالعاتی متنوع و از هم کیسخته، راه دیگری را در ساختن فرم شعر دنبال کرده و به تکلف و تفاخر دچار شده است. شاملو،

به عنوان یک شاعر، از «من متعالی» خویش دور افتاده است و چون با عینک لائیسیم به همه چیز نگاه می کند، نمی داند که انسان، جهانی است که می تواند خارج از خودش بایستد، و خودش را مثل همه موجودات این کره خاکی، در ردیف شناساییهای هوشیارانه، یکسان، و بی غرض قرار دهد؛ یکی شدن، و وحدت میان شاعر و طبیعت، چیزی جز این نیست.

همه موجودات روی زمین، در دو چیز با یکدیگر مشترک اند: زندگی و مرگ. شاعر، نباید و نمی تواند از مرگ متنفر باشد، چرا که زندگی را با تمام ذرات تشکیل دهنده اش که مرگ نیز جزئی از آن است، دوست دارد. شاعر می داند که با حضور مرگ است که زندگی معنا می یابد، و هدفدار می شود. اما شاملو می گوید:

«روی هم رفته مرگ چیز کثیفی است!»

شاعر، با تواضعی درونی، تلاش می کند تا زندگی یک شب پره، یا گل سرخ، و یا حتی سنگ را دریابد. تواضع او به دلیل آگاهی او از حضور همیشگی مرگ است، نه تنفر و انزجار از آن.

شاعری که به موجودیت خویش، به عنوان انسانی مسئول و متعهد پی برده است، در دو دنیای کاملاً متفاوت نفس می کشد: دنیایی که او را به مردم و جامعه اش پیوند می زند، و دنیایی که او، با توجه به تواناییهای ذاتی اش، برای خود می سازد و با آن درمی آمیزد. وقتی از دنیای دوم حرف می زنم، شاید تصور کنید که این دنیای ثانی، تخیلی، و در نتیجه غیرواقعی است؛ اما برای یک شاعر، واقعیت، همه آن چیزهایی است که وجود دارد، خواه این وجود نتیجه تخیل او باشد، خواه نتیجه حواس او. پذیرش و باور موجودیت یک پدیده است که واقعی یا غیر واقعی بودن آن را رقم می زند؛ بنابراین اگر شاعر، دنیای خیالی خود را باور کند، بر واقعیت دنیایش اعتراف کرده است. نباید فراموش کرد که تخیل هم نیرویی واقعی در همین دنیا است، و با هیچکس هم بیگانه نیست.

نیست و ش باشد خیال اندر جهان

تو جهانی بر خیالی بین روان

شاملو چون درگیر با همین دنیایی است که دیگران برایش ساخته اند، با «دیگرسو» به کلی بیگانه است.

فروغ درباره او گفته است:

«به نظر من شاملو آدمی است که در بیشتر موارد، شیفته مفاهیم زیبا می شود. ستایشی که

در بعضی شعرهای او هست، به نظر من، نتیجه، چنین تجربه‌های او و مخلوط شدن‌های او با این مفاهیم نیست حاصل شیفتگی‌های اوست. انسانیت، عشق، دوستی، زن؛ او نگاه می‌کند و آنقدر مسحور می‌شود که فراموش می‌کند باید یک قدم جلوتر بگذارد، و خودش را پرت کند به قعر این مفاهیم تا آرام شود.

می‌خواهم بگویم، تردیدی که او در باطن خودش، نسبت به واقعیت این مفاهیم دارد، باعث می‌شود که او به طور ناآگاهانه‌ای در ستایش این مفاهیم افراط کند، می‌خواهم بگویم او از زیبایی‌دردش نمی‌گیرد، وقتی دردش می‌گیرد، درد مجردی است که دیگر ارتباطی به زیبایی ندارد. می‌خواهم بگویم، تمام این مفاهیم، برای او پناه‌هایی هستند در بیرون از وجود خودش، امیدوارم شاملو مرا ببخشد، شاملو می‌داند که من نمی‌توانم دروغ بگویم، او به این پناهگاهها احتیاج دارد، چون هنوز نتوانسته است رابطه خود را با دنیا و زندگی روشن کند.

و این حرف فروغ هنگامی است که شاملو، بهترین کتابهایش را در زمینه شعر، منتشر کرده است.

شاملو، در گیر و دار مسائل و حوادث دنیای موهوم اجتماعی ست، و نگاه او به درون و بیرون نیز، نشأت گرفته از حس شاعرانه او نیست چرا که در برهوت آگاهی قدم نگذاشته است.

سفر کردن در برهوت آگاهی، مستلزم ایمان، تنهایی و صبری پایدار و استوار است. انزوای شاعر در نتیجه دریافت‌های او از محیط به مفهوم کلی آن است که شکوفا می‌شود. «دنیای مجرد آدم باید نتیجه گشتن و تماشا کردن و تماس همیشگی با دنیای خارج باشد. آدم باید نگاه کند تا ببیند و بتواند انتخاب کند. وقتی آدم، دنیای خودش را در میان مردم و در ته زندگی پیدا کرد آن وقت می‌تواند آن را همیشه همراه خود، داشته باشد و در همان دنیا، با خارج تماس بگیرد.»

شاملو، شاعری شیفته است، شیفتگی او نسبت به وجود محدود زندگی باعث می‌شود که او در حد یک شاعر ایستا و شاید پس رونده باقی بماند و از دینامیسم شعر، طرخی نبندد. شیفتگی در زندگی انسان یعنی توقف؛ و شاعر، این را به خوبی می‌داند، پس نباید شیفته باشد، زیرا که لحظات دیگری در راه اند که او باید آنها را به تجربه بنشیند.

شاعر همیشه منتظر است و آگاهانه صبر می‌کند تا در «آن» مستغرق شود، پس چگونه می‌تواند شیفته باشد؟ شاعر نگاه می‌کند و در تماشای خویش، هرچه را که دیده و حس کرده است، بی وحشت از هولناکی این دیده‌ها، به روح شعر می‌بخشد، و به همین دلیل است که شعر برای او، نه چیزی خارج از او، که خود او می‌شود.

شاعر، انسانی وارسته و ساده است که تمام و کمال، در شعر حضور دارد و در حقیقت، زندگی او شعر او، و شعر او زندگی اوست. شاعر بودن و شاعر شدن نیازمند پذیرش مسئولیتی سهمگین و بی انتهایست، که توانایی‌های حسی و فکری فوق العاده‌ای می‌خواهد. شاعر، انسان دردمندی است که می‌خواهد بودن خود را در حرکت معنا کند، و در اسرار دنیایی که در آن می‌زید، مستحیل شود، و چنین وحشتی، مستلزم از خودگذشتگی و ایثار است؛ از خودگذشتگی به معنای چشم پوشیدن از هر آنچه او را از حرکت تکاملی اش باز می‌دارد، و در محدوده کوچکی از آگاهی متوقف می‌کند.

شاعر از حل شدن در جوهر زیبایی‌درد می‌کشد. زیبایی‌هایی که او درک می‌کند، کشف تازه‌ای از مفهوم زندگی نیست، خود زندگی است. شاعر، انسانی است که جهد می‌کند، پلی را میان تضادهای ناگزیر طبیعتش برقرار کند و با نگاهی دیگرگونه، نقی به جوهر زیبایی و ادراک ناب بزند.

اگر شاعری در ساحت ظهور نفس بگردد، در جوهر زیبایی حل شده است. بند تو کوچک هورخ و فیلسوف معاصر ایتالیایی در کلیات زیبایی‌شناسی می‌نویسد:

«مکاشفه و شهود، عین درک زیبایی است. اما زیبایی، صفت ذاتی اشیاء نیست، بلکه در نفس بیننده است، زیرا نتیجه فعالیت روحی کسی است که زیبایی را به اشیاء نسبت می‌دهد یا در اشیاء کشف می‌کند. برای کسی که قادر به این کشف باشد زیبایی همه جا یافت می‌شود. به این اعتبار، زیبایی یکی از فعالیت‌های روح است. منتهی این فعالیت رخ نمی‌دهد، مگر در برابر محرکی از عالم خارج یا عالم درون، و همین که اثر یک چنین انگیزه‌ای با جنبش درونی روح یکی باشد، زیبایی تجلی می‌کند.»

شاعر خوب، عارف خوبی است، بنابراین نمی‌تواند از کنار مرگ و زندگی بی تفاوت عبور

کند. انسان و جهان، اسراری دیوانه‌کننده در خود نهفته دارند، و شاعر، با عنایت حق، در هزار توی این اسرار فرو می‌رود و با نگاه کردن به آنچه او را دربرگرفته است، از خود فرامی‌رود و به توحید می‌رسد.

شاملو نه تنها در زیبایی که در هیچ مفهوم و مضمون ناب شاعرانه‌ای حل نمی‌شود جز شیفتگی و خودشیفتگی، طرخی از حیات نمی‌بندد. شیفتگی شاملو، بیانگر عدم توانایی تفکر او در ساحت شعر است. اگر بخواهم صراحت بیشتری داشته باشم، باید بگویم که شاملو، بیشتر و بیشتر از آنکه شعر بگوید، شعار می‌دهد، و شعارهای او - اگرچه ظاهراً محکم و استخواندار - اغلب پیرامون «نان» و «زن» چرا که بیشتر از هر چیز نیازمند خواهان این دو است، و هر آنچه را که موجب ضعف و درماندگی غول اروتیسم شود، برنمی‌تابد.